

# صدرالمتألهین و اراده حق تعالی

سوسن شیری

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی

## چکیده

یکی از مباحث جنجال‌برانگیز در فلسفه و کلام اسلامی مسئله اراده خداوند است.

اراده به چه معناست و در انسان چگونه تحقق می‌یابد و با چه مقدمات و لوازی همراهی دارد؟ چگونه اراده را به خداوند نسبت دهیم تا با لوازم امکانی همراهی نداشته باشد؟ آیا اراده الهی صفت ذات است یا صفت فعل؟ چگونه به افعال و اعمال انسانی تعلق می‌گیرد؟ در این خصوص چگونه بیندیشیم که با بینش جبری همراه نباشد؟

در این مقاله سعی شده به این مسئله و پرسشهای جنبی آن پاسخ داده شود.

## کلیدواژگان

اراده الهی؛	اراده انسان؛
افعال خدا؛	افعال انسان؛
فاعل مرید؛	فاعل مختار؛
صفت ذات؛	صفت فعل.

xxx

مبحث اسماء و صفات خداوند، یکی از مباحث مهم در فلسفه و کلام اسلامی است. این موضوع از آنجهت دارای اهمیت است که هر انسانی برای رسیدن به کمال، نیازمند شناخت کاملی از حق تعالی است. ذات اقدس الهی در غایت خفاست و این

خفا از شدت ظهور اوست و برای معرفت و آگاهی به او باید به اسماء و صفات او واقف شویم زیرا خداوند خود را با این اسماء و صفات معرفی کرده است و مخلوقات او، همگی مظاهر اسماء و صفات او هستند.

از دیدگاه حکما، صفات خداوند عینیت با ذات دارد. باین معنا که ذات الهی، تمایزی وجودی از صفات ندارد بلکه همه صفاتی که خداوند بآنها متصف می‌شود در عین تغایر مفهومی، از وحدت وجودی و مصداقی برخوردارند. این صفات زاید بر وجود الهی نیست و ذات بسیط حق تعالی می‌تواند دارای کمالات متنوع باشد و هر یک از صفات او تشکیل‌دهنده تمام ذات اوست. یعنی تمام ذات او علم است، تمام ذات او قدرت است و صفات دیگر، نه جزئی از ذات او. لذا تعدد صفات و کمالات باعث تعدد و ترکیب ذات الهی نمی‌شود.

در معناشناسی اوصاف الهی نظریه‌یی که باروایات سازگارتر است اینست که صفات خداوند با اوصاف انسانها متفاوت است اما نه باین معنا که ما نتوانیم فهمی از آن اوصاف داشته باشیم. باید توجه داشت که صفات، در موجودات امکانی، با نقصها و محدودیتها و قیودی همراه است. این اوصاف در اتصاف به مقام قدس ربوبی از تمامی نقایص و قیود مخلوقات منزّه است زیرا ذات الهی از هرگونه نقصان



و شایبه بدور است.

یکی از صفاتی که ذهن حکما و فلاسفه و متکلمین و حتی عرفا و مفسرین را به خود معطوف داشته است صفت اراده در خداوند است و اینکه اراده در خداوند به چه معنایی بکار برده شود تا از نقایص امکانی مبرا باشد؛ و آیا اراده خداوند جزء صفات ذات است یا صفات فعل. در کنار این مباحث شبهاتی نیز مطرح گردیده است.

نخست به معنای اراده در انسان و لوازمی را که بدنبال دارد پرداخته و سپس به این واقعیت می‌پردازیم که چه تفسیری از اراده خداوند داشته باشیم که شبهات و توالی فاسدی را بدنبال نداشته باشد.

اراده در لغت بمعنای طلب، خواستن، توجه کردن، قصد کردن آمده است. از نظر فلاسفه اراده در انسانها «کیف نفسانی» است. وقتی انسان قصد انجام عملی را دارد ابتدا صورت علمیه آنرا تصور کرده و سپس تصدیق به فایده آن می‌کند؛ بعد اراده و عزم و بالاخره شوق نیل به مقصود در وجود او حاصل شده و قوه محرکه که در اعضاست آنها را به تحصیل مراد و مطلوب به حرکت وامی‌دارد. عبارت ملاصدرا در اینباره چنین است:

■ کی برگزور - پایه گذار

مکتب اگزستانسیالیسم -

به این باور است که بدون اختیار

و آزادی نه اعمال دینی و نه

اعمال اخلاقی ما معنایی

نخواهد داشت. و انسان برآستی

زمانی انسان است که

بر اساس انتخاب و اختیار آگاهانه

رفتار نماید.

الاراده فینا شوق متأكد يحصل عقیب داع

هو تصور الشئ الملائم تصوراً علمياً أو ظنياً

او تخیلاً موجب لتحریک الاعضاء اللالیة

لأجل تحسبیل ذلك الشئ.<sup>۱</sup>

او در معنای شوق می‌گوید:

ان معنی الشوق هو طلب کمال ما هو

حاصل بوجه غیر حاصل بوجه فان العادم

الامر ما رأساً لایشتاقه ولا یطلبه، اذ الشوق

للمعدوم المحض و الطلب للمجهول المطلق

مستحیل و کذ الواجد لا مر ما لایشتاقه

ولا یطلبه لاستحالة تحسبیل الحاصل.<sup>۲</sup>

ترجمه: همانا معنای شوق، طلب کمال است که

از وجهی حاصل می‌شود و از وجهی حاصل

نمی‌شود. ۱. امری که در عدم است و وجود ندارد،

پس اشتیاق و شوقی برای رسیدن به آن نیست، زیرا

آن امر معدوم محض است (پس تأکید در اینست که

مورد اول یعنی امری که در عدم است این امر به

مطلوب نمی‌رسد) ۲. شوق و طلب برای مجهول

مطلق است (مجهول مطلق یعنی نمی‌داند به کجا

برود و هدف چیست او هم به هدف نمی‌رسد) که

این هم محال است ۳. کسی که واجد امری باشد

دیگر شوق و اشتیاقی برایش معنا پیدا نمی‌کند زیرا

تحسبیل حاصل است و تحسبیل حاصل محال

است.

پس شوق که طلب کمال است در سه موردی که

در بالا ذکر شد به ثمر نمی‌نشیند و حاصل نمی

شود. اما غیر از موارد یادشده، انسان هرگاه انگیزه‌ای

که با طبع او همراهی دارد در او ایجاد شود (مثلاً

انگیزه کمال)، سبب شوق و حرکت بسوی آنچه که

مطلوب اوست، می‌شود.

اما همواره نمی‌توان اراده را به شوق معنا نمود زیرا

۱. (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۲۱۴).

۲. (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۵۷).

■ ملاصدرا بر این مطلب اشاره دارد که علم خداوند سبب بوجود آمدن اشیا و مخلوقات است باین معنا که او به ذات اشیا و علل آنها آگاهی داشته و خداوند در صنع و فعل خود، از استحکام برخوردار است و بمعنای دیگر، خداوند حکیم مطلق است و در این معناست که علم الهی سبب بوجود آمدن ماسوی است و اراده حق تعالی در واقع، همان ایجاد اشیا است.

حاصل می شود.

### اراده صفت ذات یا صفت فعل

سؤالی که در اینجا مطرح می شود اینست که اراده در خداوند صفت ذات است یا فعل.

صفات ذات صفاتی هستند که با نظر به ذات حق تعالی، قابل انتزاع می باشد. این صفات حقیقت واحدی است که عین ذات الهی است و آثار این صفات، معانی و مفاهیم متکثره است و همه اشاره بسوی یک مصداق است زیرا مفهوم، غیر از وجود خارجی است و تعدد مفاهیم، تکثر مصداق را باعث نمی شود مانند علم و قدرت و ...

صفات فعل صفاتی هستند که از مقام فعل انتزاع می شوند، یعنی لحاظ ذات برای اتصاف به این اوصاف کافی نیست لذا پس از تحقق فعل، صفت از فعل گرفته می شود مانند خالق، باری، مصور. این اوصاف از مقام فعل و با عنایت به غیر لحاظ می شود. غیر خداوند، همان فعل اوست و متأخر از ذات و زاید بر ذات است. صدق این صفات بر خداوند بدلیل آنستکه این صفات در ذات حق تعالی ریشه داشته و از آن ریشه، همه کمالات صادر می شود.

برخی اراده را صفت ذات دانسته اند زیرا اگر ذات خداوند فاقد صفت اراده باشد نقص برای خداوند است و اگر فاعلی مرید نباشد مضطر می گردد. عبارت امام خمینی (ره) در اینباره چنین است:

۳. (مصلح، ۱۳۵۳، ص ۳۶).

گاهی در انسان اراده‌یی حاصل می شود بدون اینکه شوق همراهی با آن داشته باشد مثل موقعی که داروی تلخی را اراده می کند بخورد بدون اینکه شوقی نسبت به آن داشته باشد. برخی نیز در معنای اراده در انسان معتقدند که اراده و علم و شوق و میل در انسان متحد است و هر یک از آنها در یکی از موازن، مناسب با آن موطن ظهور می کند یعنی اراده و محبت در موطن ادراک و تصور، عین حکم و قضیه است و در موطن نفس، عین شوق، و در موطن، طبیعت و وجود خارجی، عین فعل است.<sup>۳</sup> با عنایت به تعاریفی که تا اینجا درباره اراده در انسان مطرح شد، خصوصیات اراده در انسان عبارتست از این که اولاً کیف نفسانی است، ثانیاً امری تدریجی است؛ ثالثاً، با آگاهی و اختیار و بدور از اضطرار از انسان صادر می شود؛ رابعاً، اراده در انسان می تواند با علم و شوق و میل متحد باشد. اما اراده در حق تعالی همانند دیگر صفات او عین ذات اوست و عین صفات کمال و جلال می باشد. اراده حق تعالی عین داعی بوده و داعی عین علم عنایی خداوند به نظام خیر بوده و علم او عین ذاتش است. در خداوند حالت منتظره‌یی وجود ندارد که ذات الهی آن را بطور منفصل از خود تصور نماید. «حالت منتظره» در ممکنات است که بسبب آن خروج از قوه به فعل و از نقص به کمال صورت می گیرد و استکمال وجودی



ما قرع سمعک فی بعض اصحاب الحدیث و اغتراراً بطواهر بعض الاحادیث من غیر الغور الی مغزها من کون ارادته تعالی حادثه مع الفعل ومن صفات الفعل مما يدفعه البرهان المتین جل جنبه تعالی ان یکون فی ذاته خلواً عن الاراده التي هی من صفات الکمال للموجود بما انه موجود و کونه کالطبايع فی فعله الصادر من ذاته للزوم التركيب فی ذاته و تصور ما هو الاكمل منه تعالی قدسه.<sup>۴</sup>

ترجمه: سخن از بعض اصحاب حدیث به تو رسیده است بدون آنکه در معنای آن کاملاً دقت شده باشد که اراده حق تعالی را حادث از فعل و از صفات فعل دانسته است. خداوند تعالی اجل از آنستکه ذات او از اراده، خالی باشد. اراده از صفات کمال موجود است. فعل او همانند فاعلهای طبیعی از ذات او صادر گردد. زیرا لازمه آن ترکیب در ذات الهی است و اینکه چیزی کاملتر از او تصور گردد. برخی دیگر از فلاسفه نیز اراده را صفت ذات می دانند اما با این تفاوت که آنرا به صفت علم برگردانیده و در واقع اراده خدا را همان علم او به نظام احسن تعریف کرده و اینکه اراده حق تعالی ذاتاً و مفهوماً عین علم اوست. سخن ابن سینا در این ارتباط چنین است:

فواجب الوجود، لیست ارادته مغایرة الذات لعلمه ولا مغایرة المفهوم لعلمه، فقد بینا أن العلم الذی له بعینه هو الاراده التي له.<sup>۵</sup>

صدرالمتألهین نیز علم و اراده را به یک معنا بکار برده است و میان آنها تغایری را قایل نیست نه ذاتاً و نه اعتباراً و اراده خداوند را همان علم او به نظام اتم و احسن می دان. «فان ارادته بعینها هی علمه بالنظام الأتم وهو بعینه هو الداعی.»<sup>۶</sup> و همچنین وی بر این مطلب اشاره دارد که علم خداوند سبب بوجود آمدن اشیاء و مخلوقات است باین معنا که او به

ذات اشیاء و علل آنها آگاهی داشته و خداوند در صنع و فعل خود، از استحکام برخوردار است و بمعنای دیگر، خداوند حکیم مطلق است و در این معناست که علم الهی سبب بوجود آمدن ماسوی است و اراده حق تعالی در واقع، همان ایجاد اشیاء است. «أن هذا العلم بعینه سبب وجود الأشیاء و اراده ایجادها».<sup>۷</sup>

در ضمن صدرالمتألهین، بحث ابتهاج را نیز مطرح می نماید و بر این باور است که ذات خداوند، خود را تعقل می کند و ماسوای ذات خویش را نیز تعقل می کند. ماسوای ذات الهی فعل اوست که از اتقان و استواری برخوردار است لذا آنها را خواسته و عشق به آنها دارد که آن عشق، تابع عشق به ذات خود است. حب و عشق و اراده او بازگشت به علم الهی به چگونگی نظام احسن در وجود می نماید، و این علت هم تابع علم او به ذات خود است. ذاتش به جهت نیکویی و برتریش عین ابتهاج، خرمی و عشق است زیرا وجود، نیکویی، لذت و زیبایی است. کمال وجود، بهترین خیرهاست. آنچه که از ذات او صادر می شود تابع ذات او، عین علم او به آن، عین عشق و ابتهاج است.<sup>۸</sup>

حکیم سبزواری در ذیل نظرات صدرالمتألهین در باب اراده می گوید:

مبتهج بذاته بنهجة

اقوی ومن له بشيء بهجة<sup>۹</sup>

حکیم آملی در شرح این بیت عنوان می کند:

اوصافی مانند عشق و محبت و نفرت و

۴. (امام خمینی، ۱۳۶۲، ص ۲۴).

۵. (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۶۷).

۶. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۳۳۰).

۷. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۳۳۰).

۸. (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۱۱، ۵۱۲ و ۵۱۳).

۹. (سبزواری، ص ۱۵۸).

**همواره نمی‌توان اراده را به شوق معنا نمود زیرا گاهی در انسان اراده‌یی حاصل می‌شود بدون اینکه شوق همراهی با آن داشته باشد**

کرامت **مثل موقعی که داروی تلخی را اراده می‌کند بخورد** تحقق فعل  
و غضب **بدون اینکه شوقی نسبت به آن** می‌شود ولی همواره  
مترتب بر علم آن شیء **داشته باشد.** باین شکل نمی‌باشد.

می‌باشد ادراکی که ملایم با مدرک باشد. میل، رغبت، شوق و حب در او پدید می‌آید، ادراکی که ملایم با مدرک نباشد از آن شیء دوری پیدا کرده و به آن تنفر پیدا می‌کند. اینها حالاتی است که در نفس انسان پدید می‌آید. اما درباره‌ی خداوند مدرک و مدرک خود حق تعالی است. ادراک او، حضور تامه و ادراک تامه است. او مبتهج بذات خویش است. پس ابتهاج درباره‌ی خدای تعالی به آثار و افعالش است زیرا آثارش چیزی جز ظهور او نیست لذا او مبتهج به ذات خود و اراده او برای ذاتش و برای آثارش است.<sup>۱۰</sup>

در اصول کافی، امام صادق (ع) تفاوت بین علم و مشیت را، در حدیثی ذکر کرده‌اند لذا بین علم و اراده باید تفاوت قایل شد. از امام صادق (ع) سؤال شد که آیا علم و اراده خدا با هم تفاوت دارد یا با هم متفق است:

فقال امام صادق (ع): العلم ليس هو المشية الا ترى انك تقول سافعل كذا ان شاء الله ولا تقول سافعل كذا ان علم الله.<sup>۱۱</sup>

ترجمه: علم همان اراده و مشیت نیست می‌گویی این کار را اگر خدا بخواهد انجام خواهم داد و نمی‌گویی این کار را اگر خدا بداند انجام خواهم داد.

لذا می‌توان گفت اراده قطعیت و حتمیت بخشیدن به یکی از دو طرف فعل است و علم از مبادی اراده است. گاهی اوقات علم به فعلی سبب

متکلمین اراده حق تعالی را مغایر با علم می‌پندارند زیرا آنها اراده را صفتی زاید بر علم تصور کرده‌اند. تفتازانی می‌گوید: اشاعره، حنابله و جبائیان معتقدند که خداوند برخی از ممکنات را بدون بعض دیگر ایجاد نموده است چون اشیاء موجود، در نسبت تساوی با قدرت خدا هستند. لذا مرجعی غیر از قدرت لازم است که این مرجع، علم نمی‌تواند باشد زیرا علم تابع معلوم است. پس آن مرجع اراده است تا برخی ممکنات را بدون برخی دیگر، در وقت معینی به ترجیح و تخصیص خدا بوجود آورد. کرامیه، اراده را در ذات خداوند حادث دانسته‌اند.<sup>۱۲</sup>

علاوه بر این، متکلمان اراده را از صفات فعل حق تعالی دانسته‌اند از دیدگاه آنها صفت ذات صفتی است که نتوانیم آن را از ذات الهی سلب نماییم اما صفت فعل را می‌توان از ذات سلب نمود لذا اراده صفت فعل است. آنها معتقدند اگر اراده صفت ذات باشد ذات خداوند در معرض حوادث واقع می‌شود زیرا ماهیت اراده صفتی حادث است ضمن اینکه اگر اراده صفت ذات باشد قدیم خواهد بود و در نتیجه عالم قدیم می‌شود.

عرفا بنوعی دیگر به این موضوع نگریسته‌اند و با تفاوتی که بین مشیت و اراده قائلند، این مطلب را

۱۰. (محقق، ۱۳۶۸، ص ۲۶۴ و ۲۶۵).

۱۱. (کلینی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰).

۱۲. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ص ۹۴).



اینگونه تفسیر کرده‌اند:

علت تامه و تحقق آن است می‌توان وصف اراده را

اراده با علم تفاوت دارد. مشیت ● لحاظ کرد و با توسع در معنای آن و تعمیم

تابع و مترتب بر علم است و **گاهی ما در** اراده به لوازم معنای حقیقی، می‌توان

اراده مترتب بر مشیت **تصمیم‌گیری و گزینش‌هایمان** اراده را بعنوان صفت فعل برای

است و مشیت به **مردد می‌شویم؛ این نشانگر آنستکه حداقل** حق تعالی از مقام فعل انتزاع

کلیات تعلق **دوراه پیشرو داشته‌ایم و ما یکی از این دو راه را** نمود. عبارت علامه

می‌گیرد **گزیده‌ایم. یا از کارهای زشت پشیمان می‌شویم** طباطبائی در

اما اراده **و یا امری بنام وجدان و یا همان** این خصوص

متعلق به **جزئیات است و** چنین است:

جزئیات است و **احساس درونی و شهود باطنی** الارادة المنسوبة اليه

جزئی در معرض تغییر **اختیار را در خود** تعالی منتزع من مقام الفعل، اما

است.<sup>۱۳</sup> **می‌یابیم.** من نفس الفعل الذى يوجد فى الخارج

اما اکثر فلاسفه اسلامی اراده را از **فهو ارادة ثم ايجاب ثم وجوب ثم ايجاد ثم**

صفات فعل حق تعالی دانسته‌اند و بر این باورند **وجود، واما من حضور العلة التامة للفعل كما**

نفسانی بشمار می‌رود لذا نمی‌تواند صفت ذاتی **يقال عند مشاهدة جمع الفاعل اسباب الفعل**

خداوند باشد. اما با توسع در معنای اراده می‌توان **ليفعل انه يريد كذا فعلاً.<sup>۱۴</sup>**

آن را از مقام فعل انتزاع نمود. بر این اساس، فعلی که **در بسیاری از کتب روایی شیعه، اراده را از صفات**

نه در اثر اجبار و الزام یک عامل خارجی بلکه با **فعل محسوب کرده‌اند، عبارت مرحوم کلینی چنین**

اختیار و رضایت واجب تعالی تحقق یافته است **است:**

تحقق این فعل از لوازم اراده بمعنای حقیقی آن **واما من الله تعالى فارادته احداثه لا غير**

است. یعنی عقل برای اصل تحقق آن فعل، مفهوم **ذلک، لانه لا يريد ولا يهيم ولا يتفكر وهذه**

وجود را انتزاع می‌نماید. از آنجهت که وجود امکانی **الصفات الخلق، فاراده الله الفعل غير ذالك،**

مأخوذ از غیر است مفهوم ایجاد را لحاظ می‌کند. از **يقول له كن فيكون، بلا لفظ ولا نطق ولا همّة**

آن نظر که تا شیء واجب نگردد مفهوم وجوب را در **ولا تفكر ولا كيف لذلك لما انه كيف له.<sup>۱۵</sup>**

نظر می‌گیرد و بسبب آنکه وجوب بالغیر نیازمند به **ترجمه: اما اراده خداوند فقط احداث اوست زیرا**

علت است ایجاب را، و بدلیل اینکه ایجاب از روی **در خدا، نظر، اندیشه، قصد و تصمیم وجود ندارد**

اختیار است مفهوم اراده را انتزاع می‌کند. خداوند **این صفات مخلوق است. اراده خدا فعل اوست**

ابتدا فعل را اراده کرده آنگاه ایجاب می‌کند سپس **می‌گوید باش آنهم محقق می‌شود بدون اینکه لفظی**

فعل وجوب می‌یابد آن گاه ایجاد می‌شود و بعد **یا اندیشه و تفکری در کار باشد زیرا برای خدا کیفیت**

موجود می‌گردد. **و چگونگی نمی‌باشد.**

۱۳. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ص ۵۲۱).

۱۴. (طباطبائی، ۱۴۱۴، ص ۳۰۰).

۱۵. (کلینی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰).

از راه دیگر نیز می‌توان اراده را از مقام فعل انتزاع نمود؛ با توجه به اینکه یکی از لوازم اراده حضور

گروهی نیز بر این باورند که اراده را می‌توان هم بعنوان صفت ذات و هم بعنوان صفت فعل مطرح نمود اگر اراده را بمعنای خواست و دوست داشتن در نظر بگیریم. حُب، یکی از صفات ذاتیه الهی است که به خود ذات و بتبع به آثار ذات از نظر کمال آنها تعلق می‌گیرد لذا اراده بمعنای حب عین ذات اوست و از صفات ذاتی خداوند محسوب می‌گردد. اما اگر اراده را بمعنای تصمیم گرفتن، لحاظ کنیم و بدنبال انفعال نفس که امری حادث در نفس انسان است و مسبوق به تصور و تصدیق و شوق است در این معنا نمی‌توان به حق تعالی نسبت داد ولی اگر اراده را بعنوان صفت فعلی اضافی مانند رزق و خلق، برای خداوند در نظر بگیریم که از مقایسه افعال الهی و صفات ذاتی او، از آنجهت که دارای حب به خیر و کمال است انتزاع شود، می‌توان اراده را بعنوان صفت فعلی حق در نظر گرفت.<sup>۱۶</sup>

پس در دسته‌بندی نظرات ارائه شده از سوی متفکرین اسلامی می‌توان این چنین نتیجه‌گیری نمود که بطور کلی نظریات به سه دسته کلی تقسیم می‌شود: ۱. گروهی که اراده الهی را جزء صفات ذات دانسته‌اند. ۲. گروهی که اراده را جزء صفات فعل دانسته‌اند. ۳. گروهی که اراده را هم جزء صفات ذات و هم جزء صفات فعل دانسته‌اند. اما به نظر می‌رسد گروهی که اراده را جزء صفات فعل دانسته‌اند دلایل متقن و محکمی را ارائه داده‌اند که می‌توان اراده را در خداوند که واجب‌الوجود من جمیع جهات است همان علم او به نظام احسن و حب او به ذاتش و ظهور شئون وجودیش دانست که منشأ فعل اوست و از مقام فعل انتزاع می‌شود.

### اراده الهی و اختیار انسان

پرسش دیگری که در اینجا مطرح است اینست که آنچه در جهان رخ می‌دهد از قلمرو علم و قدرت و

گروهی بر این باورند که اراده را می‌توان هم بعنوان صفت ذات و هم بعنوان صفت فعل مطرح نمود اگر اراده را بمعنای خواست و دوست داشتن در نظر بگیریم. حُب، یکی از صفات ذاتیه الهی است که به خود ذات و بتبع به آثار ذات از نظر کمال آنها تعلق می‌گیرد لذا اراده بمعنای حب عین ذات اوست و از صفات ذاتی خداوند محسوب می‌گردد.

اراده خداوند بیرون نیست؛ پس علم انسان بصورت یک رخداد که از قلمرو اراده الهی خارج نیست چگونه با اختیار و اراده انسان قابل جمع است؟ عبارت دیگر آیا ما انسانها در کارهایمان مجبور نیستیم و اعمال و افعال ما تحت اختیار و اراده حق تعالی نیست؟

این پرسشها و شبهات نظیر آن از دیرباز در مبحث علم و قدرت و اراده خداوند مطرح بوده است و در مباحث کلامی تحت عنوان جبر و اختیار مورد بررسی قرار گرفته است، ضمن اینکه این شبهات نه تنها در جهان اسلام، بلکه در جهان غرب و کلام مسیحی نیز مطرح گردیده و فلاسفه و متکلمین هر کدام بنوعی به این مسئله و مسائل نظیر آن پاسخ داده‌اند. برخی مسلک جبر را برگزیدند و برخی دیگر اختیار کامل انسان را معتقد بودند و دسته سومی که همان فلاسفه اسلامی شیعه بودند راهی بینابین را طی نمودند که به بررسی این نظرات می‌پردازیم.

طوائف کلامی چون جهمیه، نجاریه، ضرایه در

۱۶. (ر.ک؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴۲۲).



قرون اولیه ظهور اسلام، مسلک جبر را برگزیدند و معتقد بودند که انسان هیچ اختیاری از خود ندارد و در افعالش مجبور است و مقهور اراده الهی است.<sup>۱۷</sup> فلاسفه شیعه در پاسخ به این سؤال بیان کرده‌اند که اراده خداوند به وقوع فعل بصورت مطلق و خالی از خصوصیات آن تعلق نمی‌گیرد بلکه متعلق اراده او آن است که هر معلولی از علت مباشر - بیواسطه - با حفظ تمام خصوصیات آن صادر می‌گردد. متعلق اراده خداوند در مورد افعال اختیاری انسان آن است که این افعال همراه با علم و اراده اختیار انسان صورت می‌گیرد لذا اراده الهی نه تنها منافی با اختیار انسان نیست که ضامن تثبیت آن نیز هست و ما شواهد بسیاری در زندگی مان می‌بینیم که دلیل بر اختیار است.

گاهی ما در تصمیم‌گیری و گزینش‌هایمان مردد می‌شویم؛ این نشانگر آنستکه حداقل دو راه پیشرو داشته‌ایم و ما یکی از این دو راه را گزیده‌ایم. یا از کارهای زشت پشیمان می‌شویم و یا امری بنام وجدان و یا همان احساس درونی و شهود باطنی اختیار را در خود می‌یابیم و یا حتی نظامهای تربیتی پاداش و کیفر، همه نشان دهنده آنستکه ما راههای متعددی پیشرو داشته‌ایم و یکی از این راهها را انتخاب کرده‌ایم.

قرآن کریم نیز بر این امر تأکید دارد. در آیه ۲۴ سوره مبارکه صافات مسئولیت آدمی را در برابر اعمالش متذکر می‌شود. اگر ما اختیاری نداشتیم چگونه در برابر اعمالمان مسئول بودیم. و یا در آیه ۳۵ سوره مبارکه انبیاء از ابتلاء و آزمایش انسان سخن بمیان آمده که این نیز دلیل بر مختار بودن انسان است زیرا تا فاعلی اختیار نداشته باشد مورد آزمایش قرار نمی‌گیرد و یا در آیه ۲۹ سوره مبارکه کهف «وقل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر...» متذکر می‌شود که انسان می‌تواند راه

کفر یا راه ایمان را برگزیند و اختیار و اراده با اوست. این آیات و آیاتی نظیر آن نشانگر اختیار انسان در افعالش است. علامه طباطبایی در اینباره عنوان می‌کند که:

فاعلية الواجب تعالی فی طول فاعلية الانسان ولا فی عرضه حتی تندافعا ولا تجتمعا واما تعلق الارادة الواجبية بالفعل مع كون الانسان مختاراً فيه فانما تعلقت الارادة الواجبية بأن يفعل الانسان باختياره فعلاً كذا وكذا، لا بالفعل من غير تقيد بالاختيار فلا يغلو الاختيار ولا يبطل اثر الارادة الانسانية.<sup>۱۸</sup>

فاعلیت خداوند در طول فاعلیت انسان است و نه در عرض آن تا یکدیگر را دفع کنند یا با هم جمع نشوند. اما تعلق اراده الهی به «فعل اختیاری انسان» است و نه به فعل بدون تقید به اختیار. لذا اختیار آدمی بیهوده نمی‌شود و اراده او بی‌اثر نمی‌گردد.

اراده و علم حق تعالی به نظام هستی با حفظ ترتیب علّی و معلولی آن تعلق یافته است نه اینکه معلول در عرض علت باشد و فاعل در فعل خودش مضطر باشد گرچه اراده الهی به نظام اتم تعلق یافته است اما این تعلق منافاتی با اختیار انسان ندارد و فاعلیت انسان در سایه فاعلیت خداوند است.

عبارت امام خمینی (ره) در اینباره چنین است: ان علمه و ارادته تعلقاً بالنظام الكوني علی الترتیب العلی و المعلومی ولم يتعلقا بالعلّة فی عرض معلوله و بالمعلول وسط حتی یقال ان الفاعل المضطر. فمن عرف كيفية ربط الموجودات علی ترتیب سببی و مسببی، الله تعالی یعرف انها مع كونه ظهوره تعالی تكون ذات آثار خاصة فيكون الانسان مع كونه

۱۷. (ر.ک: حلی، ۱۳۷۶، ص ۶۸ تا ۷۲).

۱۸. (طباطبایی، ۱۴۱۴، ص ۲۰۳).





فاعلاً مختاراً ظل الفاعل المختار.<sup>۱۹</sup>

بسیاری از فلاسفه غربی نیز در آثار خود بر این مطلب اشاره داشته‌اند که ما انسانها در کارهای خود مجبور نیستیم و بر اختیار انسان تحت اراده خداوند تأکید نموده‌اند.

لایبیتس (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶ م) وقوع هر امری را با اراده انسان تحت اراده خداوند می‌داند او می‌گوید: خداوند با شرکت در افعال ما، معمولاً جز پیروی از قوانینی که وضع نموده کاری انجام نمی‌دهد یعنی وجود ما را حفظ نموده و دائماً تولید می‌کند بقسمی که اندیشه‌ها، با اختیار و آزادانه به ما دست می‌دهد و ظهور این افکار را در تمام طول ابدیت می‌توان پیش‌بینی کرد. خداوند اراده ما را با انتخاب آنچه به نظر بهتر می‌رسد مصمم می‌کند ولی البته بی‌آنکه آن را به این انتخاب ملزم سازد زیرا اگر بخواهیم بطور مطلق صحبت کنیم وقتی اراده در مقابل الزام قرار گیرد بی‌اعتنا می‌گردد و قدرت اینکه بطور دیگر رفتار کند و یا اینکه بکلی عمل خود را موقوف نماید دارد.<sup>۲۰</sup>

کی‌یرکگور - پایه‌گذار مکتب اگزیستانسیالیسم - به این باور است که بدون اختیار و آزادی نه اعمال دینی و نه اعمال اخلاقی ما معنایی نخواهد داشت. و انسان براستی زمانی انسان است که براساس انتخاب و اختیار آگاهانه رفتار نماید.<sup>۲۱</sup> آگوستین در اینباره می‌گوید:

خدا آدمی را در عمل آزاد می‌گذارد و وقتی که آدمی علیه خدا قیام می‌کند، خدا این امکان را به او می‌بخشد که از یاری و عنایت او بهره‌مند گردد و با عمل خویش راه بسوی او یابد.<sup>۲۲</sup>

در پایان می‌توان به پرسش طرح شده اینگونه

« متکلمان اراده را از صفات فعل حق تعالی دانسته‌اند از دیدگاه آنها صفت ذات صفتی است که نتوانیم آن را از ذات الهی سلب نماییم اما صفت فعل را می‌توان از ذات سلب نمود لذا اراده صفت فعل است.

پاسخ داد که خداوند فضیلت و سعادت ما را با اراده تشریحی می‌خواهد و این اراده تشریحی هیچگونه اجباری در متعلق خود ایجاد نمی‌کند و مفاد آن اراده اینست که ما با اختیار خود، فضیلت دنیوی و اخروی را کسب کنیم. اگر اراده تشریحی کوچکترین اجباری داشت، سعادت و فضیلت نامفهوم بود زیرا کاری که از روی اجبار موجود می‌شود منشأ حسن و قبح نخواهد بود و در نتیجه سعادت و شقاوت نامفهوم خواهد بود. انسان فاعل قریب و مباشر نسبت به امور خود است و حق تعالی فاعل بعید است و فاعلیت انسان در طول فاعلیت الهی است. انسان در کارهایش از جبر اشعری و تفویض معتزلی بیرون است همانگونه که آیات قرآن کریم و گفتار ائمه (ع) مؤید این مطلب است که «لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین».

زاری ما شد دلیل اختیار

خجلت ما شد دلیل اضطرار

گر نبودی اختیار این شرم چیست

این دریغ و خجلت و آزرم چیست

جبر بودی، کی پشیمانی بدی

ظلم بودی کی نگهبانی بدی

۱۹. (امام خمینی، ۱۳۶۴، ص ۱۲۶).

۲۰. (کرسون، ۱۳۶۳، ص ۱۹۳).

۲۱. (ر.ک: یاسپرس، ص ۸۷).

۲۲. (یاسپرس، ۱۳۶۳، ص ۸۳).

